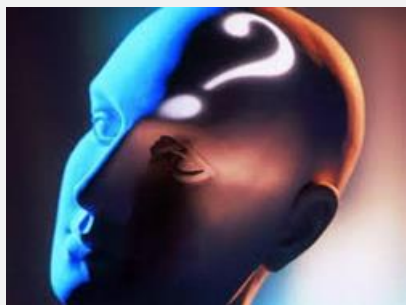


فلسفه ورزی و آسیب‌های آن در ایران

یکی از ملزومات فهم فلسفی، آمادگی برای گفتگو است کسی که این آمادگی را در خود ندارد به نوعی جلوی فهم فلسفی خود را گرفته است. لازمه این گفتگو، حذف عواملی نظیر خودشیفتگی، پیش داوری، جمود و تعصب است.



یکی از ملزومات فهم فلسفی، آمادگی برای گفتگو است کسی که این آمادگی را در خود ندارد به نوعی جلوی فهم فلسفی خود را گرفته است. لازمه این گفتگو، حذف عواملی نظیر خودشیفتگی، پیش داوری، جمود و تعصب است.

به گزارش خبرگزاری مهر، فلسفه ورزی را می‌توان به سه نوع فعالیت نسبت داد که عبارتند از: فعالیت برای فهم فلسفی، فعالیت برای نقد فلسفی و فعالیت برای زایش فلسفی. در جایی که سخن بر سر فهم فلسفی است منظور این است که چه کنیم تا منظور فیلسوف را از بیان یا نوشته آن بدانیم که واقعا چه گفته؟ چگونه گفته؟ برای چه کسی گفته؟ و چرا گفته است؟ بنابراین هنگامی فرد به درک نظر فیلسوف نایل می‌شود که بداند فیلسوف چه می‌گوید، چگونه می‌گوید، برای چه می‌گوید و چرا می‌گوید. این سخن بدین معنی است که فرد در صورتی می‌تواند متن فلسفی یا سخن فیلسوف را فهم کند که بداند فیلسوف در صدد انتقال چه بوده است، چگونگی بیان آن را بداند، مخاطب او چه کسی یا کسانی بوده اند و چرایی این بیان را هم بداند. بنابراین فهم فلسفی را می‌توان این گونه تبیین کرد: فهمیدن گفتار و نوشتار فلسفی که دارای صبغه فلسفی است و به وسیله فیلسوف بیان شده است.

فعالیت دوم نقد فلسفی است. یعنی بعد از آن که شخص دانست که فیلسوف چه گفته است. سخن او را درک کرد در خصوص صحت و سقم آن رد و یا قبول آن و نیز بازشناسی نقاط قوت و ضعف آن باید اقدام نمود. به بیان دیگر نقاط قوت آن را گرفت و نقاط ضعف آن را از اندیشه خود دور کرد. این نقد فلسفی طبعا پس از فهم فلسفی اتفاق می‌افتد. البته نه تنها در حوزه فلسفه که در سایر حوزه‌ها اغلب دیده می‌شود که نقد قبل از فهم صورت می‌پذیرد. مثلا شخصی کتابی نوشته یا مقاله‌ای یا مطلبی از فرد در جایی به چاپ رسیده، دیده می‌شود برخی از به اصطلاح منتقدین قبل از خواندن و فهم مطلب به نقد پرداخته اند و کما این که دیده و یا شنیده می‌شود که منتقد در صحبت‌هایش می‌گوید: البته من این کتاب را نخوانده یا دقیقا نخوانده‌ام اما از عنوان آن چنین بر می‌آید که... در حالی که نیک می‌دانیم لازمه نقد مطلب، فهم آن است. یعنی نمی‌توان سخن شخص را نقد قبول یا رد کرد مادامی که آن را فهم نکرده است.

بنابراین فهم فلسفی مقدم بر نقد فلسفی است که البته این خود جدای از آن است. ناگفته نماند هستند کسانی که مطلب فلسفی را فهم می‌کنند اما قدرت نقد آن را ندارند و از اتخاذ موضع موافق یا مخالف با آن در می‌مانند و دلایل پذیرش یا عدم پذیرش آن را نمی‌دانند. علاوه بر فهم و نقد فلسفی فعالیت سومی وجود دارد که از آن زایش فلسفی یاد می‌شود و تفاوت آن در فهم و نقد فلسفی در این است که در دو فعالیت اخیر ما با قول و نظرهای فرد دیگری خارج از خودمان سر و کار داریم در حالی که در زایش فلسفی فرد شخصا باید فیلسوفی نماید و رای و نظر فلسفی ارائه کند و به تعبیری دیگر به تولید نظر و دانش جدید اهتمام ورزد و بر دیگران ارائه نماید.

لازم است ترتیب این فعالیت‌ها را به لحاظ ظهور و بروز مد نظر داشت. از آن جا که بحث فعالیت سوم بیشتر در حوزه روانشناسی مطرح است یعنی ابداع که یکی از شاخه‌های روانشناسی ادراک است این مطلب بین خود روانشناسان محل نزاع و بحث است و اتفاق نظری بین آن‌ها وجود ندارد و شیوه‌هایی که فرد می‌تواند ابداع نماید و ابداع‌گر شود و نیز ارادی بودن و غیر ارادی بودن آن محل بحث است. یعنی این که چه چیزی در روان فرد اثر می‌گذارد که جرقه‌ای در ذهن فرد می‌خورد و پدیده‌ای نوظهور به ذهن‌خورد می‌کند بین روانشناسان اجماعی وجود ندارد و بنابراین به این مقوله پرداخته نمی‌شود.

در خصوص فهم فلسفی که کمتر اقبال می‌شود و به نوعی باید گفت در دوران معاصر در کشور ما ضعف و سستی مشاهده می‌شود شاید می‌توان این گونه گفت که توجه به نیازهای معیشتی و به قول مزلو نیازهای فیزیولوژیکی مهمترین مسئله مبتلا به مردم است و تا این نیازها مرتفع نگردند فرد به سطوح بالاتر این سلسله مراتب عنایتی نمی‌نماید، بنابراین در اذهان مردم و افکار عمومی این نکته جاگرفته است که ما مسائل مهم‌تر از فلسفه و فلسفه ورزی داریم که ضروری است به آنان پرداخته شود.

علت دیگری را که می‌توان به مورد قبلی افزود توجه برخی از افراد به دانش‌های نقلی است که معمولا برای پاسخ به مسائل مبتلا به، به آثار دیگران رجوع می‌شود و کمتر زحمت فکر کردن و به چالش کشیدن دیگران را به خود می‌دهند و این به نوعی آفت دیگری برای پرداختن به فلسفه و فلسفه ورزی می‌باشد. به این موارد می‌توان عادت به تنبلی و استفاده از نظرات دیگران را هم اضافه نمود که فکر کردن و نظریه پردازی درست نیاز به تلاش و زحمت دارد و به این علت کمتر از آن اقبال می‌شود. این‌ها وقتی با هم جمع می‌شوند برای خرد و خرد ورزی و فیلسوف و فلسفه ورز جایی باقی نمی‌ماند و کارکردی برای آنها در جامعه باقی نمی‌ماند و مشاغل و موقعیت‌های دیگر به نوعی مهم‌تر از آن و در اولویت بالاتری قرار خواهد گرفت.

گاهی در نظام تعلیم و تربیت به شاگردان باورانده می‌شود که اگر زمینه علمی مساعد است باید برای ادامه تحصیل در رشته‌های علوم و ریاضی سوق داده شوند تا در آینده به مشاغل پزشکی و مهندسی روی آورده شود. خانواده‌ها هم به این باور رسیده‌اند که پزشکی و مهندسی به مراتب از سایر حوزه‌های علمی مهم‌تر و مفیدتر است و درآمد آنها هم در ردیف‌های

بالا‌تری قرار دارد و افرادی که از هوش بهره کمتری برخوردارند به علوم انسانی که فلسفه یکی از زیرمجموعه های آن است سوق داده می شوند. این تفکر معیوب با این توجیه نادرست منتج به این خواهد شد که حق پزشکان و مهندسان برخورداری از حقوق بالا‌تر و بهره فیلسوف از حقوق کمتر باشد. به عبارتی دیگر کمک و نقشی که این دو در حل و فصل مسائل مبتلا به جامعه دارند در قیاس با فیلسوف غیر قابل احصاء است. در هر جامعه ای که به نظر فیلسوفان در حوزه مسائل اجتماعی سیاسی اقتصادی اخلاقی و... وقتی گذاشته نشود و از نظریات آنها بهره گرفته نشود فیلسوفان به همین وضعی که هستند خواهند بود. اگر مثلاً در حوزه سیاست در باب عدالت یا آزادی نظرات فیلسوفان خواسته شود و مورد استفاده قرار گیرد این فاصله های ایجاد شده بین علوم و دانشمندان مختلف کاسته خواهد شد.

مشکل جدی که به چشم می خورد، روشن نبودن مرزهای ما بین بخش های مختلف فلسفه و بین فیلسوفان است و به آن می توانیم گرایش های اساتید فلسفه را به هر کدام از فیلسوفان اضافه کنیم. مثلاً شخصی علاقه مند به افلاطون است و دیگری به کانت و سومی به لاک. گاهی کسی که افلاطون را می گوید نمی خواهد فلسفه افلاطون را تفهیم کند بلکه در صدد قبولاندن آن به شاگرد و مخاطبش است و آن که لاک را می گوید و یا کانت را نیز نمی خواهد آن را تفهیم کند بلکه در صدد قبولاندن آن است. یعنی افلاطون، لاک و کانت آنی نیست که می گوید بلکه آنی است که می خواهد و این اشکال می تواند به این شیوه وارد باشد.

یکی دیگر از ملزومات فهم فلسفی، آمادگی برای گفتگو است کسی که این آمادگی را در خود ندارد به نوعی جلوی فهم فلسفی خود را گرفته است. لازمه این گفتگو، حذف عواملی نظیر خودشیفتگی، پیش داوری، جمود و تعصب است. با حذف این عوامل در گفتگو می توان سخن فرد مقابل را فهم نمود.

چند نکته هم در فهم فلسفی موثر است. اولین نکته در باب عدم توانایی برای نقد فلسفی، تابو تلقی کردن نقد بخشی از فلسفه که با دین نسبت داشته یا حتی فلسفه اسلامی است چرا که فلسفه و نقد فلسفی را ناصواب و رویاروی هم فرض می کنند. این اصل حتی در کتاب مقدس مسیحیان دیده شده که می گفتند: اورشلیم را با آتن چه کار؟ یعنی وقتی ما کتاب مقدس را داریم نیازی به فلسفه که به‌زعم خودشان خواستگاه آن آتن است، نداریم. نکته دوم توسط برخی معلمین و اساتید فلسفه کم اطلاع دیده می شود که در سر کلاس به شاگردان و دانشجویان خود اجازه نقد نمی دهند و به عبارتی دیگر نقد در کلاس فلسفه نامتعارف است و اگر احیاناً نقدی هم پدید آید برای آن دانشجو مشکل ایجاد می شود و از جهتی چندان انگیزه ای برای نقد در دانشجو وجود ندارد.

نکته دیگری که به موارد فوق می توان افزود این است که نقد فلسفی مستلزم آموزش تفکر انتقادی است که در هیچ کدام از مراحل آموزش ما علیرغم احساس نیاز به آن، آموزش داده نمی شود. بنابراین دانش آموزانی که در آینده دانشجویان ما خواهند شد نمی دانند که چگونه باید افکار و اندیشه ها را نقد کنند. در صورت آموزش این شیوه تفکر، دانش آموز می تواند معلم خود را و دانشجو استادش و یا نظریات فلسفی فلاسفه مختلف را نقد کنند. اینها پاره ای از گرفتاری هایی است که حوزه فلسفه و فلسفه ورزی با آن روبرو است.

غلامحسن پناهی، دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه خوارزمی